**35 قطعه از فرناندوپسوا**

**جهانبگلو، رامین**

1-در زندگی تنها واقعیت احساس است.

در هنر تنها واقعیت آگاهی از احساس است.

2-شاعر کسی است که همواره فراسوی آنچه در توان اسوت می‏رود.

3-نه جاه‏طلبی دارم و نه هوسی،

جاه طلبی من شاعر بودن نیست

بلکه گونه‏ای تنها بودن به شیوهء خود من است.

4-چون جهان بسیار چهره‏باش.

5-می‏گذرم و همچنان هستم چون جهان.

6-دنیا بنا نشده که به آن بیندیشیم.

(اندیشیدن چشمان بیمار داشتن است).

7-ادبیات چون دیگر صورتهای هنر،اعترافی است که زندگی بسنده نیست.

8-نه خد چیزها،احساس ما از چیزها.

9-همه چیز با ما تفاوت دارد،به همین دلیل همه چیز وجود دارد.

10-هرکس به الکل خود محتاج است.زیستن الکلی است کافی برای من.

11-پیش‏پا افتاده‏ترین قضیه خواب دیدن این است که همه خواب می‏بینند.

12-زندگی من آمیزه‏ای است از انفعال و خواب.

13-انتظار چرا؟

همه چیز

خواب است.

14-نمی‏اندیشم،خواب می‏بینم.

15-دوست دارم دوست داشتن را دوست بدارم.

16-آه،همه کس و همه جا نباید بود!

17-هرگز افسون کودکیم را نخورده‏ام،در حقیقت هرگز افسوس هیچ چیز را نخورده‏ام.

18-هیچگونه احساسی سیاسی یا اجتماعی ندارم.با این همه نوعی احساس برکشیدهء میهن‏پرستی‏ در من هست.

میهن من زبان پرتغالی است.

19-ای دریای شور،نمکی که در توست

اشکهای سرزمین پرتغال است!

20-آرزومندم آفرینندهء اساطیر شوم،والاترین رازی که بر اثری انسانی اعطاء می‏گردد.

21-دیگر خود نیستم،قطعه‏ای هستم از خود من که در موزه‏ای متروک نگهداری می‏شود.

22-صحنه زنده‏ای هستم که بر آن بازیگران گوناگون نمایشهای گوناگون بازی می‏کنند.

23-برای شما می‏نویسم تا بگویم که نم توانم بنویسم.

24-این فاصله چیست که بین من و من جا می‏گیرد؟

25-در خود شخصیتهای گوناگون آفریده‏ام.پیوسته در کار آفرینش شخصیتی دیگرم.

26-بین درخت و دیدن درخت

رویا کجاست؟

بین زندگی و آنچه زنده است

رود در کدام سو جاری است؟

27-تصنع شیوه لذت بردن از امر طبیعی است.

آن کس که هیچگاه در بند نبوده احساسی از آزادی ندارد.

28-چه نیازی است به پیانو؟

بهتر است گوش شنوا داشته باشیم

و طبیعت را دوست بداریم.

29-زیبایی نامی است که به آنچه وجود ندارد می‏دهیم.

30-صداقت مانع بزرگی است که هنرمند باید بر آن چیره شود.

31-باید گاه به گاه بدبخت بود

تا بتوان طبیعی بود...

32-زیستن،تعلق به دیگری است.مردن،تعلق به دیگری است.زیستن و مردن یکی است.اما زیستن‏ تعلق به دیگری است در جهان واقع و مردن تعلق به دیگری است در جهان دورن.به هم مانند جز این‏که زندگی وجه برونی مرگ است.

33-مردن،پیچی است در جاده

مردن هیچ نیست جز دیده نشدن زان پس.

34-اگر بمیرم جایم برای کسی خالی نخواهد بود.

نخواهند گفت:از دیروز چهره شعر تغییر کرده است.

35-مهم زیستن نیست،مهم آفریدن است.

\*